

کودتاهای ایران

کودتاهای ایران

نویسنده
سهراب یزدانی



تشریح
تهران
۱۳۹۶

سرشناسه:	یزدانی، سهراب، ۱۳۲۸-
عنوان و پدید آور:	کودتاهای ایران؛ سهراب یزدانی.
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری:	۴۴۰ ص.
شابک:	ISBN 978-964-209-004-4
یادداشت:	فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
موضوع:	کودتا - ایران.
موضوع:	ایران - سیاست و حکومت - تاریخ.
موضوع:	ایران - تاریخ - کودتای ۱۲۹۹.
موضوع:	ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ق. - کودتا، ۱۳۲۶ ق.
موضوع:	ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷ - کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۵ / ۴ ک ی / DSR ۱۴۷۹
رده‌بندی دیویی:	۹۵۵ / ۰۸۲۲
شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی:	۴۴۶۰۳۲۹

فهرست مطالب

۷	پیش‌گفتار
۱۳	۱ درباره‌ی کودتا
۶۵	۲ براندازی مجلس اول
۱۲۷	۳ برچیدن مجلس دوم
۱۸۷	۴ سوم اسفند ۱۲۹۹
۲۷۵	۵ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۳۸۷	۶ الگوی کودتاهای ایران
۴۱۷	گزیده‌ی منابع
۴۲۵	نمایه

کودتاهای ایران

نویسنده: دکتر سهراب یزدانی
دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی

چاپ اول
تیراژ

مدیر هنری
ناظر چاپ
لیتوگرافی
چاپ جلد
چاپ متن و صحافی

بهار ۱۳۹۶
۱۵۰۰ نسخه

حسین سجادی
مصطفی حسینی
آرمانسا
صنوبر
آرمانسا

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۰۰۴-۴
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



نشر ماهی

تهران، خیابان انقلاب، رویه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۱۷۶، واحد ۴
تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵۱۸۸۰
www.nashremahi.com

پیش‌گفتار

مداخله‌ی مردان شمشیر در کار حکومت پیشینه‌ای چند هزار ساله دارد، اما عمر کودتای نظامی کم‌تر از این‌هاست. آغازگر کودتای نظامی را ناپلئون بناپارت می‌دانند. این سردار با عمل خود به سده‌ی هجدهم پایان بخشید و دروازه‌ی سده‌ی جدید را گشود. از آن پس، انواع کودتاها در سراسر جهان انجام گرفته و پیشرفت فنون نظامی و جنگ‌افزارها بر دامنه و تنوع این پدیده افزوده است. کودتا به روشی برای تغییر دولت بدل شده و در برخی کشورها جای شیوه‌های دیگر مانند انتخابات را گرفته است. بسیاری از کسانی که در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم زیسته‌اند چنین صحنه‌هایی را بر صفحه‌ی تلویزیون یا پرده‌ی سینما دیده‌اند: ستون‌های نظامی که برای تصرف پایتخت در حرکتند، تانک‌هایی که میدان‌ها و چهارراه‌ها را بسته‌اند، سربازان غرق جنگ‌افزار که شهروندان را زیر نظر دارند، نبرد و تیراندازی خیابانی، حمله‌ی نیروی زرهی و نظامیان به مقر رئیس دولت و گاه پرواز هواپیماها و بمباران هوایی کاخ رئیس دولت. به این ترتیب، ماشین نظامی به راه می‌افتد، موانع را درهم می‌شکند، دولتی را به زور اسلحه سرنگون می‌کند و دولتی دیگر را، به گزینش رهبران پیروزمند، بر سر کار می‌آورد. هرچند در سال‌های اخیر از دامنه‌ی کودتاها کاسته شده، این شیوه‌ی جابه‌جایی دولت هنوز به پایان کار خود نرسیده است. اما جامعه‌ی ایران چه تجربه‌هایی در این زمینه داشته است؟ چه نوع کودتاهایی در این سرزمین رخ داده است؟ علل وقوع کودتاها چه بوده است؟ کودتا به پیروزی کدام نیروهای سیاسی انجامیده و کدام نیروها را از میدان بیرون رانده است؟ چه نوع حکومتی

جایگزین نظام پیشین شده است؟ پژوهشی که در دست دارید به این نکات می‌پردازد.

فصل یکم مبحثی نظری و تاریخی درباره‌ی پدیده‌ی کودتاست. چند نظریه به طور خلاصه بررسی می‌شوند. نظریه‌های کودتا بیش از این‌هاست. در این جا بر چند مورد تأمل می‌کنیم که دیدگاهی جامع به پدیده‌ی کودتا دارند. انواع کودتاها معرفی می‌شوند و برای هر یک از آن‌ها به نمونه‌هایی تاریخی اشاره می‌کنیم. بخشی از این فصل نیز به فن کودتا و مراحل گوناگون مانند برنامه‌ریزی، اجرای عملیات و پیامدها می‌پردازد.

در فصل‌های دوم تا پنجم کودتاهاى ایران بررسی می‌شوند. فصل دوم به نخستین تجربه‌ی ایرانیان در این زمینه می‌نگرد که در قالب به‌توبستن مجلس شورای ملی چهره‌ی خود را نشان داد و به براندازی مشروطیت و برقراری حکومت استبدادی انجامید. فصل سوم درباره‌ی انحلال مجلس دوم است. برخی از مورخان آن واقعه را کودتا نمی‌دانند، زیرا دولت زیر فشار روسیه مجبور شد مجلس را منحل کند. به‌رحال دوره‌ی قانونگذاری مجلس پایان یافته بود و تعطیل آن بدون خونریزی و به‌آرامی انجام گرفت. اما در این بررسی اقدام دولت در برچیدن قوه‌ی قانونگذاری حرکتی کودتایی شمرده می‌شود. فصل چهارم کودتای سوم اسفند را بررسی می‌کند و فصل پنجم به ۲۸ مرداد اختصاص دارد. روش کار در فصل‌های دوم تا پنجم کمابیش یکسان است. کودتا پدیده‌ای است که به طور معمول ریشه‌های سیاسی و اجتماعی ژرفی دارد و پیامد مبارزه یا بن‌بست سیاسی است. بنابراین، برای آشنایی با علل و زمینه‌های کودتا، باید ریشه‌ها را شناخت. یکی از نکته‌های مهم این است که بدانیم کودتاهاى ایران در چه موقعیتی رخ داده‌اند. برای شناخت موقعیت باید به ماهیت و شیوه‌ی مبارزه‌ی سیاسی‌ای پی ببریم که در جامعه جریان داشت. در این فصل‌ها می‌کشیم شرایط سیاسی و اجتماعی هر دوره را بشناسیم و نیروهای درگیر پیکار سیاسی را مشخص کنیم. سرانجام به این موضوع می‌رسیم که کدام نیروهای سیاسی شیوه‌های متعارف و قانونی مبارزه را کنار می‌نهند و به ابزار فراقانونی رو می‌برند. هدف و انگیزه‌ی این نیروها نیز باید مشخص شود.

محدوده‌ی زمانی این پژوهش نیم‌قرن از تاریخ معاصر ایران است. در این مدت، دولت‌های بزرگ بیگانه به صورت‌های مختلف بر سرنوشت کشور تأثیر

می‌گذاشتند. قدرتمندان جهانی در ایجاد زمینه‌ها و شرایط کودتایی سهیم بودند، در برنامه‌ریزی و تدارک عملیات مشارکت داشتند، گاه بر اجرای کودتا نظارت می‌کردند یا هدایت آن را به دست می‌گرفتند. برای شناخت کودتاهاى ایران، باید به بررسی هدف‌های سیاسی و شیوه‌ی کار قدرت‌های بزرگ نیز توجه داشت.

از سوی دیگر، کودتا عملی است که با ابزار و فنون نظامی صورت می‌گیرد، بنابراین مسائل فنی کودتا را نمی‌توان کنار گذاشت. این مسائل چنینند: کدام افراد و سازمان‌ها شبکه‌ی توطئه را پدید می‌آورند؟ روند برنامه‌ریزی چگونه شکل می‌بندد؟ برای براندازی حریف چه شیوه‌هایی به کار می‌افتد؟ نیروهای ضدکودتا کدامند و توان مقاومت آنان در چه حد است؟ قدرت سیاسی چگونه دست به دست می‌شود و چیرگی پیروزمندان از چه راه‌هایی بر جامعه تحمیل می‌شود؟

این پژوهش نمی‌خواهد تاریخ پنجاه سال ایران را بازگو کند. هدف فصل‌های دوم تا پنجم بررسی و تحلیل زمینه‌ها، چگونگی و پیامدهای کودتا در چهار مقطع زمانی مشخص است. رویدادهای تاریخی دستمایه‌ی رهیابی به چنین هدفی بوده‌اند. با وجود این، تصور می‌رود با شناخت آن کودتاها آگاهی گسترده‌تری از تحولات سیاسی کشورمان به دست می‌آوریم و از زاویه‌ای جدید به علل بی‌سامانی حکومت مشروطه می‌نگریم.

مباحث فصل یکم دیدگاهی کلی برای بررسی موضوعی کودتاها در اختیارمان می‌نهند. این دیدگاه در فصل‌های بعدی به بخش‌های کوچک و جزئی تقسیم می‌شود. این جزئیات در حد توان و امکان بررسی می‌شوند. اگر این وظیفه با دقت و درستی انجام بگیرد، می‌توانیم با اصولی که در هر یک از چهار دوره بر رفتار سیاسی کودتاگران حاکم بوده‌اند آشنا شویم. در فصل پایانی، آن اصول با یکدیگر ترکیب می‌شوند و در چارچوبی کلی در اختیار خواننده قرار می‌گیرند. به این ترتیب، فصل ششم در پی آن است که در صورت امکان به الگویی برای کودتاهاى ایران دست یابد.

این بررسی به صورت مقایسه‌ای پیش می‌رود. الگوسازی در فصل آخر بر پایه‌ی یافته‌های فصل‌های پیشین است که هر یک به دوره‌ی تاریخی مشخصی اختصاص دارد. در بررسی‌های مقایسه‌ای همواره این خطر در کمین پژوهشگر است که واقعیت‌های تاریخی را بنا به سلیقه و میل خود ببیند و آن‌ها را به گونه‌ای

در کنار هم بچیند که با دیدگاه کلی از پیش‌سامان‌یافته‌اش بخواند. امید می‌رود این بررسی به چنین دامی نیفتد.

سخنی درباره‌ی منابع بگوئیم. کودتا عملی غیرقانونی است و با پنهانکاری و لاپوشانی درمی‌آمیزد. «عملیات کثیف» مانند دروغ‌پردازی، رشوه‌دهی، جاسوسی و قتل در خلال عملیات رخ می‌دهد. توطئه‌گران از مداخله‌ی خود در چنان عملیاتی سخن نمی‌گویند یا سخن راست نمی‌گویند. کارگزاران کودتاهای ایران از این قاعده‌ی کلی برکنار نبوده‌اند. آنان منبع موثقی از خود برجا نگذاشته‌اند که بتوان با اطمینان به آن استناد جست. اسناد دولت‌های خارجی که در دسترسند نیز چندان قابل اعتماد نیست. برای نمونه اسناد دولت تزاری درباره‌ی کودتای محمدعلی‌شاه آمیخته به پیشداوری‌اند. نقش لیاخف و وزیرمختار روسیه در برنامه‌ریزی کودتا پوشیده می‌ماند و از مداخله‌ی دولت روسیه سخنی به میان نمی‌آید.

کودتاهای سوم اسفند و ۲۸ مرداد هنوز پدیده‌هایی سیاسی شمرده می‌شوند. بخش بزرگی از اسناد مربوط به این دو رویداد در دسترس نیستند. اسناد وزارتخانه‌های خارجه و جنگ انگلیس مطالب نهفته در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را آشکار نمی‌سازند. هنوز این موضوع پنهان مانده که کدام مرکز حکومتی انگلیس تصمیم‌گیرنده‌ی آن ماجرا بوده است. حتی مداخله‌ی مأموران عالی‌رتبه‌ی انگلیسی در ایران مانند آبرونساید و نورمن را نیز تنها برپایه‌ی قرائن می‌توان تا حدی بازشناخت. اسناد منتشرشده‌ی وزارت امور خارجه‌ی امریکا مربوط به دوره‌ی حکومت دکتر مصدق و ۲۸ مرداد در همه‌ی موارد شفاف نیستند. این اسناد درباره‌ی نشست‌های تصمیم‌گیرندگان کودتا مطلبی نمی‌گویند و به فعالیت گروه‌های کار در وزارت امور خارجه و سازمان سیا، که واژگونی مصدق را تدارک می‌دیدند، اشاره ندارند. فعالیت فرمانده عملیات در ایران، کریمت روزولت، و گروه او ناگشوده می‌ماند. همکاری سفیر امریکا در تهران با کودتاگران به سکوت برگزار می‌شود. اسناد سازمان سیا که دیگر جای خود دارند.

در سال‌های اخیر چند پژوهش ارزشمند درباره‌ی سوم اسفند انجام گرفته است، از جمله کتاب‌های هوشنگ صباحی، سیروس غنی، همایون کاتوزیان و استفانی کرونین. همین‌طور کتاب‌ها و مقالات متعددی درباره‌ی ۲۸ مرداد منتشر شده است. پژوهشگرانی مانند پرواند آبراهامیان، فخرالدین عظیمی، محمدعلی

موحد و غلامرضا نجاتی آثاری پربها نگاشته‌اند. پژوهش‌های مارک گازیوروسکی و جیمز گود نیز ارزشمندند. اما هر دو پژوهشگر از چشم‌انداز جنگ سرد به مداخله‌ی امریکا می‌نگرند. مشخصات کامل این نوشته‌ها در خلال فصل‌ها و در فهرست منابع آمده است. در سوی دیگر، پژوهش‌های بی‌ارزش نیز کم نیستند. به دست‌اندرکاران این کودتاها یا بازماندگان آن‌ها نمی‌توان امید بست که واقعیت ماجراها را بگویند. آنان به طور طبیعی به تبری‌های کار خود و توجیه آن رویدادها می‌پردازند. عده‌ای دیگر، که گاه در فن تاریخ‌نگاری هم آموزش ندیده‌اند، پا به میدان گذاشته و، برپایه‌ی اسناد بی‌اعتبار و نوشته‌های ضعیف، رویدادهای تاریخی را به دلخواه خود بازنویسی و تعبیر کرده‌اند. در بررسی کودتاهای ایران باید با دقت و نقادانه به اسناد، منابع، خاطرات و پژوهش‌ها نگرست. مورخ باید در حد توان علمی خود بکوشد منابع درست را از نادرست تمیز بدهد.

در پایان از دوستانی یاد می‌کنم که در گردآوری منابع یاورم بوده‌اند. خود را سپاسگزار این بزرگواران می‌دانم: آقایان کسرا و شهریار آزموده، دکتر محمدعلی اکبری، کاوه بیات، همایون حمیدی، دکتر وحید سینایی، دکتر علی ططری، لطف‌الله لطفی، ادوارد ملیکف و خانم پرستو منتشلو. همکاران گرامی‌ام در گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی و مدیر محترم گروه، دکتر محمدحسن رازنهان، در کمال محبت از بار تدریس و پایان‌نامه‌هایم کاستند تا بتوانم کار نگارش را به پایان برسانم. دست‌اندرکاران نشر ماهی، به‌ویژه آقایان مهدی نوری و حسین سجادی، با تلاش پیگیرانه‌ی خود امکان چاپ این کتاب در زمانی کوتاه را فراهم آوردند. اعضای خانواده، به‌خصوص همسر فرح صالحی، محیط خانگی را آرام و دلپذیر ساختند و همواره پشتیبان و مشوق شکیبای من بودند. مهربانی و همراهی این یاوران ارجمند فراموش‌نشده‌ی من است. از آنان سپاسگزارم و سرافرازی و بهروزی‌شان را آرزو می‌کنم.

سهراب یزدانی

گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی

مهرماه ۱۳۹۵

فصل یکم درباره‌ی کودتا

کودتا چیست؟

اصطلاح فرانسوی «کودتا»^۱ به معنی «ضربه بر دولت» است. مفهوم آن سرنگونی سریع دولت به دست گروهی توطئه‌گر است که به طور معمول نظامی‌اند. اما این اصطلاح سرنوشتی همانند بعضی واژگان سیاسی دیگر داشته است؛ فراوان به کار می‌رود، بی آن‌که در کاربردش دقت چندانی شود. از این اصطلاح برای اشاره به شورش نظامی، قیام مسلحانه، قدرت‌یابی حزب یا دسته‌ای سیاسی به یاری گروه‌های فشار و گاه از راه انقلاب، تقلب در انتخابات، سرکوب مخالفان، سیاست‌های اضطراری دولت و انواع رویدادهای دیگر استفاده می‌شود. در همه‌ی این موارد، می‌خواهند بگویند در میدان سیاست عمل غیرقانونی و آمیخته به خشونت انجام گرفته است. اما بهره‌گیری دلخواهانه از اصطلاح «کودتا» به این معنی نیست که تعریف درست و جامعی برایش وجود ندارد.

«کودتای نظامی» پدیده‌ای مشخص است و تعریفی دقیق به این شرح دارد: کودتا حرکتی است غیرقانونی که گروهی توطئه‌گر به دست نیروهای مسلح منظم و با اعمال خشونت یا تهدید به بهره‌گیری از خشونت انجام می‌دهند. توطئه‌گران به طور مستقیم بر قلب دولت ضربه می‌زنند، اعضای دولت را برکنار می‌کنند و، چنان‌چه پیروز شوند، هیئت دولت جدیدی را بر سر کار می‌آورند.^(۱) حال این تعریف را بشکافیم و جزئیاتش را بررسی کنیم. کودتا همیشه حرکتی توطئه‌آمیز و

1. coup d'Etat

غیرقانونی است و چیزی به نام کودتای قانونی وجود ندارد. این حرکت را نیروهای مسلح دولتی انجام می‌دهند، زیرا در هر واحد سیاسی مستقل دولتی بر سر کار است که اهرم‌های قدرت را در دست دارد و قوانین همان واحد سیاسی به آن مشروعیت می‌بخشند. برای واژگون کردن دولت از راه کودتا باید ابزار نظامی به کار بیفتد و این ابزار در اختیار ارتش است.^(۲) سرنگون کردن دولت به طور معمول به خشونت می‌انجامد و با آتش جنگ‌افزار صورت می‌گیرد. اما گاه تنها تهدید به استفاده از سلاح دولت را به تسلیم وامی‌دارد.

توطئه‌گران همیشه بخشی از بدنه‌ی سازمان دولتی هستند. تصاحب قدرت نیز در درون نظام سیاسی موجود رخ می‌دهد و یک گروه حاکم بر جای گروه حاکم پیشین می‌نشیند.^(۳) البته می‌توان به مواردی اشاره کرد که کودتاگران، پس از دستیابی به قدرت، گروه حاکم را به طور کامل سرنگون کرده و تحرک طبقاتی را در جامعه شدت بخشیده‌اند. برای نمونه، در چند کشور، وابستگان به قشرهای متوسط جانشین اربابان فئودال و زمینداران بزرگ شده‌اند. اما در این موارد نیز، مانند کودتاهای دیگر، ابزار جابه‌جایی ارتش بوده که خود بخشی از نظام سیاسی موجود یا دولت به معنی وسیع کلمه شمرده می‌شود.

توطئه‌گران می‌خواهند اراده‌ی خود را بر جامعه تحمیل کنند و راه مطمئن برای رسیدن به این هدف از میان برداشتن دولت موجود است. آن‌ها برای این کار باید کانون‌های قدرت حکومتگران را تصرف کنند. به همین علت بود که گفته شد کودتاگران بر قلب دولت ضربه می‌زنند، یعنی مراکز اصلی و مهم دولتی را در اختیار خود می‌گیرند. بنابراین اگر پادگانی نظامی — حتی در پایتخت — نافرمانی کند، اما نظامیان سرکش قصد سرنگونی دولت را نداشته باشند، عمل آن‌ها را نمی‌توان کودتا شمرد. همچنین اگر نظامیان در بخشی از کشور سر به شورش بردارند و حتی مخالفت خود را با نظام حاکم اعلام کنند، اقدام آن‌ها را نمی‌توان کودتا نامید، مگر این‌که خود را برای سرنگون کردن دولت به پایتخت برسانند.

پیامدهای کودتا از حد جابه‌جایی هیئت دولت و گروه‌های حکومتگر فراتر می‌رود و ابعاد زندگی سیاسی را تغییر می‌دهد. این اقدام توازنی را که بین نیروهای سیاسی برقرار بوده است به صورتی تازه درمی‌آورد. نیروهای رقیب را از میدان بیرون می‌راند و اغلب سطح مشارکت سیاسی مردم را کاهش می‌دهد. همین‌طور

با استفاده از روش‌های نظامی و سرکوبگرانه می‌کوشد تحرک سیاسی را در جامعه کاهش دهد یا از میان بردارد.^(۴)

غصب حاکمیت با ابزار نظامی موضوع تازه‌ای نیست. چند پژوهشگر نخستین نمونه‌های کودتا را در تمدن‌های چند هزار سال پیش یافته‌اند. اریک کارلتون^۱ سرزمین مصر در سده‌ی چهاردهم پیش از میلاد را گهواره‌ی کودتاهای بعدی می‌داند.^(۵) سرداران در ایران ساسانی مدعیان تاج و تخت بودند. بهرام (وهرام) چوبین، فرمانده سپاه ایران، پادشاهی خسرو پرویز را نپذیرفت و به پایتخت سپاه کشید. خسرو گریخت و بهرام تاج شاهی بر سر نهاد. سرانجام خسرو به یاری رومی‌ها و ارمنیان بهرام را درهم شکست و او را از سرزمین ایران گریزاند.^(۶) در سال‌های پایانی پادشاهی ساسانیان، یکی از سپهبدان به نام رستم (رستم) فرخزاد بر پایتخت دست انداخت و ملکه‌ی ساسانی، آذرمیدخت، را از تخت به زیر آورد و کور کرد. اما خود بر جای او نشست، بلکه به شاه‌سازی پرداخت. به این ترتیب، در مدت چهار سال، ده شاهنشاه بر امپراتوری ساسانی حکومت راندند.^(۷)

امپراتوری روم نیز آوردگاه سرداران جاه‌طلب بود. در این‌جا به یک نمونه اشاره می‌شود. در سال ۸۸ پیش از میلاد، مبارزه بین اشراف و جناح مردمی شدت گرفته بود. مردمی‌ها بر رقیب خود برتری نسبی یافتند و سردار اشرافی، سولا^۲، را از فرماندهی سپاه خاوری برکنار کردند. سولا خود را به سپاهیان رساند، آن‌ها را به مخالفت با حکومت جدید برانگیخت و به رم لشکر کشید. او وارد پایتخت شد، قوانین ضد اشرافی را لغو کرد، قدرت جناح مردمی را از میان برداشت، هواداران خود را وارد سنا کرد و این مجلس اشرافی را به صورت برترین نهاد حکومتی درآورد.^(۸) اما مداخله‌ی منظم و پیاپی نظامیان رومی در دایره‌ی حکومت با پرتورین‌ها^۳ گره خورد. پرتورین‌ها گارد امپراتور بودند و وظیفه داشتند از او و شهر رم محافظت کنند. اما در روزگار پایانی امپراتوری کار به جایی کشید که همان نگهبانان امپراتوران را سرنگون می‌کردند یا می‌کشتند و امپراتور دیگری را بر جایش می‌نشانند و امور حکومتی را زیر نظر خود می‌گرفتند.^(۹)

در سده‌های بعد و در جوامع مختلف، سایه‌ی مردان شمشیر بارها بر سر

1. Eric Carleton

2. Sulla

3. Praetorians

حاکمان افتاد. دیلمیان در دربار اموی، بینی چری‌ها در عثمانی، سران قزلباش در دربار صفوی و افسران گارد تزاری در روسیه‌ی سده‌ی هجدهم حاکمان را از میان برمی‌داشتند و حاکم دیگری را بر تخت می‌نشاندند. بنابراین مداخله‌ی نظامیان در امر شوررداری پدیده‌ای بوده که از اعصار کهن آغاز شده و در طی هزاره‌ها بارها رخ داده است. اما ماهیت آن مداخله‌ها با نمونه‌های امروزی همان‌قدر تفاوت دارد که سپاه‌های باستانی با ارتش‌های نوین. در نمونه‌های باستانی، مانند شورش سولا یا امپراتورتراشی پرتورین‌ها، سپاهیان در پی سود خود بودند. لژیون‌ها رقیب یکدیگر شمرده می‌شدند و برنامه‌ی اجتماعی و سیاسی نداشتند. آن‌ها از سردار خود پیروی می‌کردند و فردی خودی را به قدرت می‌رساندند. دستمزد بیش‌تری می‌گرفتند و نسبت به هم‌وردان خود موقعیت بهتری می‌یافتند. اگر به خواسته‌هایشان نمی‌رسیدند، از فرمانده خود می‌گسستند و به سردار رقیب او می‌پیوستند.^(۱) مداخله‌ی سپاهیان در اروپای فئودال مقوله‌ای دیگر بود. در این جوامع، جنگاوران به فرماندهانی وابستگی داشتند که از زمره‌ی اشراف و نجبا بودند. بین رهبران لشکری و کشوری برخورد چندانی رخ نمی‌داد، زیرا هر دو گروه خاستگاه طبقاتی یکسانی داشتند. اگر هم افسرانی پیدا می‌شدند که از امر فرمانروا سر بی‌بچند، همچنان به دودمان پادشاهی و اصل توارث در سلطنت وفادار می‌ماندند.^(۲) چنین شورش‌ها یا نافرمانی‌هایی را به نام «کودتای کاخی» یا «انقلاب کاخی» می‌شناسند.

بسیاری از پژوهشگران انقلاب کبیر فرانسه و کودتای ناپلئون بناپارت را سرآغاز کودتاهای جهان معاصر می‌دانند. فاینر^۱ این گزاره را می‌پذیرد، اما می‌افزاید که نمونه‌ی نخستین کودتای راستین را می‌توان در خلال انقلاب انگلستان (۱۶۴۰-۱۶۴۹) یافت. در مرحله‌ی اول این انقلاب، موسوم به «انقلاب پارلمان»، مبارزه بر سر قدرت بین شاه چارلز اول و پارلمان درگرفت و به سود پارلمان تمام شد. در مرحله‌ی بعد، نیروی نظامی انقلابی یا «ارتش نمونه‌ی نو»^۲ با پارلمان درافتاد. در سی‌ام نوامبر ۱۶۴۸، ارتش به سوی لندن حرکت کرد و در دوم دسامبر مراکز حکومتی و پارلمان را به تصرف درآورد. فرماندهان ارتش به یاری این نیرو برنامه‌های خود را پی‌درپی پیش بردند. شاه را محاکمه و اعدام

کردند، حکومت سلطنتی را از میان برداشتند، مجلس لردها را بستند و جمهوری انگلستان را برقرار ساختند. نهادهای سیاسی کشور دستخوش دگرگونی‌هایی بزرگ شدند.

ارتش نمونه‌ی نو به علت ترکیب اجتماعی‌اش، سازمان سیاسی، پایگاه فکری و تشکیل شورای نظامی که در برابر مقام‌های کشوری به استقلال رفتار می‌کرد، همانندی بسیار با ارتش‌های مداخله‌گر سده‌ی بیستم داشت: همانند این ارتش‌ها خود را مظهر اراده‌ی مردم یا نماینده‌ی خداوند می‌دانست؛ با کودتا پایتخت را تصرف کرد؛ عملیاتش قاطع و پیروزی‌اش سریع بود؛ عملیات را فرماندهی عالی ارتش و افسران هدایت و اجرا کردند، بی‌آن‌که توده‌ی مردم در اقدام آن‌ها شرکت داشته باشند.^(۱۲) اما اگر مورخان از چنین رویداد تاریخی سرنوشت‌سازی آگاهند، پس چرا انقلاب فرانسه را مبدأ کودتاهای نظامیان می‌دانند؟ فاینر می‌گوید ماجرای انگلستان پدیده‌ی تاریخی یگانه‌ای بود که سرگذشت و اهمیت آن به مدت دو سده در گمنامی و بدفهمی مدفون شد. ضمن این‌که در هیچ کجای گیتی هم نیروی طرفدار یا مخالفی برنینگبخت که بخواهد از چنان نمونه‌ای پیروی کند.^(۱۳) بنابراین نمی‌توان آن را منشأ کودتاهای بعدی دانست.

حال ببینیم در فرانسه چه گذشت و کودتای ناپلئون چگونه رخ داد.^(۱۴) از زمانی که حکومت ژاکوبین، به ریاست روبسپیر و یاران او، در ماه ترمیدور (ژوئیه) ۱۷۹۴ سرنگون شد و قدرت اجرایی به دست «هیئت‌مدیره»^۱ پنج‌نفره افتاد، زمینه‌های اجتماعی قدرت‌گیری نظامیان رفته‌رفته فراهم آمد.^(۱۵) پس از ماجرای ترمیدور، نهادهای انقلابی از انقلابیون و ژاکوبین‌ها و قشرهای فرودین پاکسازی شدند و دارندگان ثروت و وابستگان حکومت به آن‌ها راه یافتند. قانون اساسی تازه حق رأی عمومی را از بین برد و به ثروتمندان محدود شد. عمر محدودیت‌های اقتصادی و قیمت‌های ثابت دوره‌ی ژاکوبین به پایان رسید و اقتصاد آزاد رواج گرفت.

فشار اقتصادی بر تنگدستان به جایی رسید که مردان و زنان محله‌های فقیرنشین در ماه‌های ژرمینال (مه) ۱۷۹۴ و پریال (آوریل) ۱۷۹۵ به مجلس ریختند و خواستار نان و قانون اساسی سال ۱۷۹۳ شدند، قانونی که به بخش بزرگی از مردان حق رأی داده بود. این شورش‌ها به‌سادگی درهم شکست و

1. Samuel Finer

2. The New Model Army

ارتش فویور سن آنتوان^۱ را تصرف کرد. این محله‌ای بود که از بدو انقلاب مرکز جنبش فرودستان پاریسی شناخته می‌شد. در ماه واندسه می‌یر (اکتبر) ۱۷۹۵ سلطنت خواهان از ناخرسندی پاریسی‌ها بهره جستند و شورش مسلحانه‌ای به راه انداختند. هیئت‌مدیره از ژنرال ناپلئون بناپارت و چند ژنرال جوان دیگر یاری طلبید. اینان مردم را با آتش توپخانه درو کردند و شورش را در هم شکستند. از آن پس هیئت‌مدیره بیش از پیش به ژنرال‌ها متکی شد. کار فرماندهان ارتش تنها فرونشاندن اعتراض‌های خیابانی نبود. هیئت‌مدیره در سرزمین‌های پیرامون فرانسه سرگرم جنگ و یغماگری بود و برای ادامه‌ی این سیاست به پشتیبانی افسران عالی‌رتبه نیاز داشت.

در سال ۱۷۹۷، انتخابات مجالس دوگانه برگزار شد و سلطنت خواهان اکثریت را به دست آوردند. یکی از طرفداران سلطنت نیز به عضویت هیئت‌مدیره درآمد. بار دیگر نظامیان به میدان آمدند و سلطنت خواهان را از مجلس بیرون راندند. سپس در انتخابات سال ۱۷۹۹ گروه کثیری از ژاکوبین‌ها به مجلس راه یافتند. به این ترتیب، هیئت‌مدیره و بورژوازی از دو سو احساس خطر می‌کردند: سلطنت طلبان در جناح راست قد برافراشته بودند و ژاکوبین‌ها در سمت چپ احیا می‌شدند. در چنین فضای سیاسی و اجتماعی‌ای بود که اندیشه‌ی تجدید نظر در قانون اساسی و تشکیل قوه‌ی مجریه‌ی نیرومند قوت گرفت. چند دولتمرد به رهبری امانوئل ژوزف سی‌یس^۲، عضو بانفوذ هیئت‌مدیره، به فکر کودتای نظامی افتادند. سی‌یس در جست‌وجوی «شمشیر» بود و سرانجام ناپلئون بناپارت را برگزید.

ناپلئون کارنامه‌ی نظامی درخشانی داشت. پیروزی‌هایی بزرگ در نبرد با دشمنان فرانسه به دست آورده بود. در گذشته با ژاکوبین‌ها نزد دوستی می‌باخت، شورش سلطنت خواهان را سرکوب کرده بود و در میان طیف‌های گوناگون جامعه محبوبیت داشت. او در مصر به سر می‌برد که از برنامه‌ی کودتا آگاه شد. با پانصد مرد جنگی شتابان به فرانسه بازگشت و بی‌درنگ به توطئه‌گران پیوست. دو عضو هیئت‌مدیره، سی‌یس و پی‌یر-روژه دوکو^۳، از ستون‌های اصلی توطئه بودند. یک

مدیر دیگر نیز اندک‌زمانی بعد به آن‌ها پیوست. وزیر پلیس، ژوزف فوشه^۱، از ماجراهای پشت پرده خبر داشت، اما خود را به ندانستن زد. وزیر امور خارجه، تالیران^۲، یاور ناپلئون بود. برادر ناپلئون، لوسین، ریاست مجلس پانصد نفره را برعهده داشت. نیمی از اعضای مجلس سنا نیز پول گرفته بودند و با توطئه‌گران همکاری کردند.

برنامه چنان اجرا شد که گویی قوه‌ی قانونگذاری از ناپلئون یاری طلبیده است. این شایعه در پاریس پیچید که ژاکوبین‌ها توطئه چیده‌اند تا دولت را سرنگون کنند. مجلس سنا ناپلئون را به فرماندهی نیروهای مسلح پایتخت و حومه منصوب کرد و به او مأموریت داد طرح ژاکوبین‌ها را نقش بر آب سازد. افراد پادگان پاریس به او وفادار بودند و سربازان محافظ هیئت‌مدیره و مجلس نمی‌خواستند با او به ستیز برخیزند. قرار شد هر دو مجلس جلسات خود را در حومه‌ی پایتخت برگزار کنند تا از آسیب ژاکوبین‌ها در امان بمانند.

نمایندگان در خارج پاریس گرد آمدند. ناپلئون وارد مجلس سنا شد و گفت که برای نجات قوه‌ی قانونگذاری به میدان آمده است. او درخواست کرد وظیفه‌ی تشکیل دولت جدید را به وی بسپارند. سنا همراهی نشان داد. اما نمایندگان مجلس پانصد نفره بر سرش ریختند و کنکش زدند. لوسین، برادر او، سربازان نارنجک‌انداز را برانگیخت که به مجلس حمله ببرند. نارنجک‌اندازها با سرنیزه‌های آخته وارد تالار شدند. نمایندگان گریختند. تعدادی از آن‌ها بازداشت شدند و زیر فشار هرچه را که فاتحان گفتند تصویب کردند. سپس به انحلال مجلس رأی دادند. هیئت‌مدیره نیز منحل شد. قدرت عالی‌ه‌ی اجرایی در اختیار سه کنسول درآمد. ناپلئون به مقام کنسول اول رسید و قدرت اجرایی در دست او متمرکز شد. سی‌یس و دوکو کنسول‌های دیگر بودند. حکومت کنسولی، یا درحقیقت دیکتاتوری نظامی ناپلئون، پنج سال دوام آورد تا آن‌که سرانجام جایش را به امپراتوری او سپرد.

ماهیت حرکت ناپلئون به گونه‌ای بود که آن را بدل به نقطه‌ی آغازین کودتاها‌ی بعدی کرد. دولت فرانسه بین قوه‌ی قانونگذاری نیرومند و قوه‌ی مجریه‌ی ضعیف تقسیم شده بود. بورژوازی قدرت اجتماعی را در اختیار داشت،

1. Faubourg St. Antoine

2. Emmanuel Joseph Sieyès

3. Pierre-Roger Ducos

1. Joseph Fouché

2. Charles Maurice de Talleyrand

اما هم از تحرک سیاسی توده‌های مردم و قدرت‌گیری ژاکوبین‌ها و هم از بازگشت سلطنت‌خواهان هراسان بود. هیئت‌مدیره برای بقای خود به ارتش تکیه می‌کرد، اما با مسئله‌ی رابطه‌ی بین حکومت کشوری (غیرنظامی) و لشکریان (نظامیان) روبه‌رو بود. این معضل از دل انقلاب سر برآورده بود و از آن زمان تاکنون گریبان همه‌ی دولت‌ها را به صورتی گرفته است. ناپلئون این گره را با شمشیر نظامی برید و نمونه‌ای در زمینه‌ی برتری ارتش بر غیرنظامیان برجا گذاشت. روش قبضه‌ی قدرت او نیز با گذشتگان فرق می‌کرد. به عقیده‌ی مالاپارته، این کودتا مسائل تاکتیکی نوینی را به میان آورد. این تاکتیک هم شیوه‌ی فنی قبضه‌ی قدرت (تصرف نظامی مناطق حساس شهر) بود، هم ویژگی قانونی‌نشان‌دادن عمل.^(۱۷) ابزار کودتای ناپلئون ارتش بود، اما او و حامیانش کوشیدند کار خود را قانونی جلوه دهند. به همین دلیل غصب قدرت در پارلمان و در میان نمایندگان مجلس انجام گرفت. اما در دنیای جدید، کودتاها تنها به صورت نمونه‌های تاریخی انگلستان و فرانسه رخ نمی‌دهند، بلکه دولت‌ها در کشورهای مختلف با انواع گوناگون کودتاها روبه‌رو می‌شوند.

انواع کودتا

کودتاها را می‌توان به صورت‌های گوناگون طبقه‌بندی کرد. پژوهشگران بر پایه‌ی رویدادهای امریکای لاتین سه نوع کودتا را از هم تمیز می‌دهند. نام آن‌ها را نیز از همان سرزمین می‌گیرند، سرزمینی که بیش از هر جای دیگر دنیا انواع کودتاها را آزموده است. نوع اول «سرنگونی دولت»^۱ نام دارد. این اصطلاح برای نشان‌دادن موقعیتی است که کودتاگران در خلال عملیات خود شخص رئیس دولت را از بین می‌برند. نوع دوم «کودتای پادگانی»^۲ است که طی آن نظامیان دولت را واژگون می‌کنند و هیئت دولت جدیدی را بر جایش می‌نشانند. گاه هر دو نوع کودتا همراه با یکدیگر اجرا می‌شوند، یعنی هم رئیس دولت از میان می‌رود و هم دولت سرنگون می‌شود و دولتی جدید به انتخاب نظامیان بر سر کار می‌آید. سرانجام نوع نادری را می‌توان یافت که آن را با اصطلاح «خودسرنگونی»^۳ مشخص می‌کنند و می‌توانیم آن را کودتای «خودی» یا «درون‌حکومتی» بنامیم. این

کودتا را رئیس قوه‌ی مجریه انجام می‌دهد، با این هدف که نظارت خود را بر مجموعه‌ی نظام سیاسی بگسترده و فراتر از چارچوب قانون اساسی حکومت کند.^(۱۷)

نمونه‌های نوع اول و دوم فراوان است. نمونه‌ی اول را از صربستان می‌آوریم. در نیمه‌شب دهم ژوئن ۱۹۰۳، چند افسر توطئه‌گر به داخل کاخ شاه الکساندر اوبرنویچ^۱ ریختند و او و ملکه را کشتند. همدست‌های آنان در نقاط مختلف شهر نخست‌وزیر و وزیر جنگ را از بین بردند و چند عضو دیگر دولت را زخمی برجا گذاشتند. پایتخت در سپیده‌دم به دست توطئه‌گران افتاد. دولتی جدید بر سر کار آمد. ارتشیان پیروزمند شاهزاده پیترو قراگیورگویچ^۲ را، که در ژنو می‌زیست، شاه جدید اعلام کردند. در روز پانزدهم ژوئن، مجلس‌های دوگانه بر تصمیم ارتش صحنه نهادند. مقام‌های کلیدی ارتش نیز به دست افسران توطئه‌گر افتاد. به این ترتیب، در طی دو ساعت و با نیرویی اندک، به بهای هفده کشته و ده زخمی، خانواده‌ای سلطنتی واژگون شد، دودمان دیگری بر سر کار آمد و به مدت چهل و دو سال بر صربستان حکومت راند. ترکیب هیئت دولت و بسیاری از سیاست‌ها و شیوه‌ی حکومت نیز دگرگون شد.^(۱۸)

ناپلئون با سرنگونی هیئت‌مدیره نخستین نمونه‌ی «کودتای پادگانی» را برجا گذاشت. یکی از نمونه‌های جدید در آرژانتین پدید آمد. در سال ۱۹۵۵، رئیس‌جمهور خوان پرون^۳ از چند سو زیر فشار بود. طبقه‌ی متوسط با او مخالفت می‌کرد. کلیسای کاتولیک سر ناسازگاری داشت و چون پرون با اسقف‌های مخالف درافتاد، پاپ تکفیرش کرد. تنها نیروی اجتماعی طرفدار او اتحادیه‌های کارگری بودند. در شانزدهم سپتامبر ۱۹۵۵، ارتش کودتا به راه انداخت. نیروی ضربت را دو هنگ تفنگدار دریایی تشکیل می‌دادند. پرون از پایتخت گریخت و سپس از کشور بیرون رفت. نظامیان یکی از افسران توطئه‌گر به نام ژنرال ادواردو لوناودی^۴ را به ریاست‌جمهوری منصوب کردند.^(۱۹)

ترکیب دو نوع «سرنگونی دولت» و «کودتای پادگانی» در کشورهای مختلف رخ داده است. در این‌جا از عراق یاد می‌شود. در سال ۱۹۵۸، فیصل دوم بر این کشور سلطنت می‌کرد، اما اداره‌ی سیاسی کشور به دست نوری السعید بود،

1. Alexander Obrenovich

2. Peter Karageorgevich

3. Juan Peron

4. Eduardo Lonardi

1. golpe de Estado

2. cuartelazo

3. auto-golpe

دولتمردی راستگرا که از غرب، به خصوص انگلستان، طرفداری می‌کرد و مخالف سرسخت ملی‌گرایان عرب بود. برای فهم علل کودتای عراق باید از وضعیت جهان عرب در آن مقطع سر درآورد. ملی‌گرایان و طرفداران اتحاد کشورهای عرب در یک سو بودند و حکومت‌های راستگرای طرفدار غرب در سوی دیگر. مبارزه بین آن‌ها چند کشور عربی را به آشوب کشانده بود. در ماه مه ۱۹۵۸، جنگ داخلی لبنان آغاز شد و کامیل شمعون، رئیس‌جمهور غرب گرا، رویاروی ملیون لبنانی قرار گرفت. موضوع دیگری که شرایط سیاسی را پیچیده می‌کرد این بود که سوریه و مصر با یکدیگر متحد شده و «جمهوری متحده‌ی عرب» را برپا کرده بودند. این جمهوری پشتیبان ملیون لبنان بود. نوری السعید می‌خواست به شمعون کمک برساند. سرلشکر عبدالکریم قاسم و افسر زیردست او، سرهنگ عبدالسلام عارف، دستور گرفتند با یک تیپ به سوی اردن بروند و به سوریه حمله کنند و اتحاد این کشور با مصر را به هم زنند تا شمعون بتواند در لبنان دست بالا را بگیرد. قاسم و عارف عضو گروه کوچکی از افسران بودند که از مدتی پیش برای سرنگون کردن حکومت برنامه می‌ریختند و در انتظار فرصت مناسب به سر می‌بردند. قرار بر این بود که نیروی زیردست آن‌ها پس از گذر نمایشی از میان بغداد به سوی مرز اردن بشتابند. اما این نیرو در روز چهاردهم ژوئیه پایتخت را تصرف کرد و مراکز حساس شهر و کاخ سلطنتی را به محاصره درآورد. فیصل و ولیعهد او، امیر عبدالاله، در دم کشته شدند. نوری السعید یکی دو روز بعد به دام افتاد و به قتل رسید. نظام سلطنتی برچیده شد و جمهوری عراق اعلام گشت. قاسم به ریاست‌جمهوری رسید و عارف را به معاونت خویش منصوب کرد.^(۲۰)

مورد سوم، یعنی «کودتای درون‌حکومتی» (یا خودی)، نمونه‌ی تاریخی پرآوازه‌ای دارد که کودتای لویی بناپارت در میانه‌ی سده‌ی نوزدهم فرانسه است.^(۲۱) انقلاب ۱۸۴۸ حکومت پادشاهی فرانسه را از بین برده و «جمهوری دوم» را تأسیس کرده بود. لویی ناپلئون بناپارت، برادرزاده‌ی ناپلئون بناپارت، برای مدت چهار سال به ریاست‌جمهوری برگزیده شده بود، اما قانون اساسی اجازه نمی‌داد او بار دیگر خود را نامزد آن مقام کند. برای این‌که چنین مانعی از سر راه برداشته شود، دستگاه اداری و استناداران «جنبش دادخواست‌ها» را در سراسر کشور سامان دادند که هدفش تجدیدنظر در قانون اساسی بود. اکثر

نمایندگان مجلس هم اصلاح قانون اساسی را می‌پذیرفتند. لویی باید آرای موافق دوسوم نمایندگان را به دست می‌آورد، اما در این کار ناکام ماند. باز هم سیل دادخواست‌ها به سوی پایتخت سرازیر شد. اما رئیس‌جمهور و مشاوران او این بار برنامه‌ی دیگری داشتند.

چند ژنرال از الجزایر — که مستعمره‌ی فرانسه بود — به پاریس فراخوانده شدند. چند ژنرال دیگر، که جنبش مردم را در سال ۱۸۴۸ سرکوب کرده بودند، به توطئه‌گران پیوستند. وفاداری ارتش این‌گونه تضمین شد. یکی از هواداران رئیس‌جمهور نیز به ریاست پلیس رسید. در شب دوم دسامبر ۱۸۵۱، نظامیان دست‌به‌کار شدند. پاریس به تصرف پنجاه هزار سرباز درآمد. در پایتخت حکومت‌نظامی برقرار شد. ارتش مقاومت کم‌رنگ مخالفان در چند نقطه‌ی پایتخت را درهم شکست. مجلس منحل شد. نمایندگان مجلس و مخالفان سرشناس بازداشت شدند. رئیس‌جمهور در بیانیه‌ای به نام «دادخواست به مردم»، مجلس را متهم کرد که سرگرم توطئه و برانگیختن بی‌نظمی بوده است. قانون اساسی جدید دوره‌ی ریاست‌جمهوری را ده سال تعیین کرد و اختیاراتی وسیع در گزینش اعضای دولت، نمایندگان دو مجلس و دستگاه قضایی به وی سپرد. سپس در پاییز سال ۱۸۵۲ همه‌پرسی در سراسر کشور برگزار شد. با پشتیبانی هفت میلیون و هشتصد هزار رأی موافق در برابر دویست و پنجاه هزار مخالف عمر جمهوری به پایان رسید. «امپراتوری دوم» اعلام شد و لویی، با لقب ناپلئون سوم، بر تخت امپراتوری نشست. در حرکت لویی بناپارت همه‌ی اجزای «کودتای درون‌حکومتی» به چشم می‌خورد. او رئیس‌قوه‌ی مجریه بود، برای افزایش قدرت خود به نیروی نظامی توسل جست، با کودتا بر نهادهای قانونی چیره شد، بر مجلس تهمت قانون‌شکنی بست تا عمل خود را موجه و قانونی نشان دهد، قانون اساسی را تغییر داد، نظام سیاسی را برانداخت و امپراتوری را بر جای جمهوری نشاند.

علاوه بر این سه نوع، کودتایی از گونه‌ی دیگر نیز در چند کشور رخ داده است. رُزمی اوکین^۱ به سه کودتای پیروز اشاره می‌کند که طی آن‌ها نظامیان دولت‌های دلخواه خود را بر سر کار آوردند، اما رئیس‌قوه‌ی مجریه یا شخص

1. Rosemary O'Kane

اول کشور را کنار گذاشتند و او را تا مدتی تحمل کردند. اوکین از کودتاهای اندونزی، اروگوئه و اتیوپی نام می‌برد. در اندونزی، نظامیان در اکتبر ۱۹۶۵ قدرت را به دست گرفتند، اما رئیس‌جمهور احمد سوکارنو را ساقط نکردند. سرانجام در مارس ۱۹۶۷ او را کنار گذاشتند و رهبر کودتا، ژنرال سوهارتو، مقام او را به دست آورد. در اروگوئه، یگان‌های ارتش در فوریه‌ی ۱۹۷۳ مراکز اصلی پایتخت را در اختیار خود گرفتند. رئیس‌جمهور ماریا بوردابری^۱ با آن‌ها کنار آمد. مجلس منحل شد، شورای امنیت ملی وظایف آن را بر عهده گرفت و برتری نظامیان را بر هیئت دولت تثبیت کرد. در ژوئن ۱۹۷۶، سه سال و چهار ماه بعد از ضربه‌ی نخستین، نظامیان رئیس‌جمهور را برکنار کردند و مقام او را به معاون قبلی‌اش، آلبرتو دمیچلی^۲، سپردند. در صفحه‌های بعد به مورد اتیوپی اشاره خواهد شد.

این کودتاها از نوع «پادگانی» بودند. در عین حال، اوکین ویژگی دیگری را نیز در آن‌ها می‌یابد که ویژگی «تأخیری» یا «زمان‌بر» است، به این معنا که نیروی نظامی توطئه‌گر در دوره‌ای، از چند ماه گرفته تا چند سال، قدرت رئیس کشور را خردخرد می‌جود و ذره‌ذره از بین می‌برد.^(۲۲) از سوی دیگر، یکی از شرایط پیروزی کودتا این است که به سرعت به هدف‌هایش برسد. حداکثر زمان برای کامیابی کودتا را چهل و هشت ساعت می‌دانند.^(۲۳) پس چرا کودتاگران پیروزمند رئیس کشور را بی‌درنگ کنار نمی‌نهند و او را برای مدتی، گاه چند سال، تحمل می‌کنند؟ برای گرفتن پاسخ، ابتدا به چند مورد کودتاهای زمان‌بر توجه می‌کنیم.

یکم. مصر: در ساعات پایانی شب ۲۳ ژوئیه‌ی ۱۹۵۲، افسران مصری، که پایه‌گذار سازمان «افسران آزاد» بودند، بر قاهره چیره شدند. پیش از سپیده‌دم، عملیات کودتا با موفقیت پایان گرفت. افسران آزاد ژنرال نجیب را به ریاست دولت برگزیدند. ملک فاروق در ۲۶ ژوئیه از سلطنت کناره‌جست و به اروپا رفت. شورای نیابت سلطنت به وجود آمد و فرزند فاروق، به نام احمد فؤاد دوم، عنوان پادشاه گرفت. چند ماه بعد، در ۱۸ ژوئن ۱۹۵۳، افسران آزاد اعلام کردند که نظام سلطنتی پایان گرفته و جمهوری مصر برپا شده است. در آوریل ۱۹۵۴،

نجیب ریاست شورای انقلاب را به سرهنگ جمال عبدالناصر، نخست‌وزیر جدید، سپرد. ناصر در سال ۱۹۵۶ به ریاست‌جمهوری رسید.^(۲۴) در طی این حوادث، با آن‌که شاه پس از سه روز مقام خود را واگذار کرده بود و جانشینش کودکی بیش نبود، کودتاگران به فرصتی یازده‌ماهه نیاز داشتند تا طومار نظام گذشته را یکسره در هم بپیچند.

دوم. یونان: صبح روز ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ کودتای سرهنگان انجام گرفت و پایتخت به تصرف نیروی توطئه‌گر درآمد. اعلامیه‌ی سرهنگان با نام و پیام شاه از رادیو پخش شد و خبر از تعلیق چند اصل قانون اساسی داد. اما اعلامیه ساختگی بود و کنستانتین دوم، پادشاه یونان، از توطئه‌ی نظامیان خبر نداشت. سپس با توصیه‌ی چند ژنرال، که خود در توقیف کودتاگران بودند، و پادرمیانی سفیر امریکا در آتن شاه به واقعیت سیاسی تن داد. بازار چانه‌زنی بر سر تقسیم قدرت گرم شد و سرانجام دولتمردی طرفدار پروپاقرص سلطنت ریاست دولت را بر عهده گرفت. هشت ماه بعد، شاه کوشید در برابر کودتاگران به مقاومت برخیزد، اما فرصت از دست رفته بود. او به‌ناچار از کشور بیرون رفت.^(۲۵) سلطنت چند سال بعد، در ژوئن ۱۹۷۳، ملغی شد و یونان به جمهوری تبدیل گشت. در قضیه‌ی یونان، شاه هشت ماه پس از کودتا در درون کشور به سر برد و کودتاگران نظام سلطنتی را، به‌ظاهر هم که شده، شش سال دیگر تحمل کردند.

سوم. اتیوپی: اتیوپی یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان در سده‌ی بیستم بود. قدرت سیاسی در دست امپراتور هایله سیلاسی^۱ قرار داشت، اما حاکمیت مطلقه‌ی او رفته‌رفته سست می‌شد. کشاورزان، سربازان و دانشجویان پیایی سر به شورش می‌گذاشتند. از فوریه‌ی ۱۹۷۴ ناآرامی خیابان‌های پایتخت، آدیس‌آبابا، را فراگرفت. سرانجام در پایان ماه ژوئن ۱۹۷۴ نیروهای ارتشی شبانه وارد پایتخت شدند و نخست‌وزیر، وزیران و افسران عالی‌رتبه‌ی ارتش و پلیس را بازداشت کردند و به زندان انداختند. آن‌ها بر وفاداری خود به امپراتور تأکید ورزیدند و مدعی شدند که بازداشت‌ها را به فرمان او انجام داده‌اند. قدرت سیاسی ابتدا در «شورای عالی نظامی» متمرکز بود که از ۱۲۰ نفر برگزیدگان یگان‌های مختلف تشکیل می‌شد. سپس مرکز دیگری به نام «شورای موقت اداری-نظامی»،

1. Haile Selassie

1. Maria Bordaberry

2. Alberto Demichelli

با نام اختصاری درگ^۱ به معنی کمیته، به وجود آمد. دستگیری وابستگان نظام پیشین ادامه پیدا کرد. نهادهای وابسته به امپراتور یکایک منحل شدند. سرانجام در سپیده دم دوازدهم سپتامبر، چند افسر به کاخ امپراتور رفتند و فرمان خلع او را خواندند. سپس امپراتور را بازداشت کردند و به پادگانی نظامی بردند. مبارزه‌ی قدرت بین نظامیان چند سالی ادامه داشت، تا این‌که در فوریه‌ی ۱۹۷۷ سرهنگ منگیستو هایله ماریام^۲ پیروز میدان از آب درآمد.^(۲۶) در اسیوی هم وقفه‌ای چند ماهه رخ داده بود. نظامیان در ژوئن ۱۹۷۴ بر پایتخت دست یافتند و حدود یک ماه بعد نخست‌وزیر جدید را برگزیدند. آن‌ها سه ماهی هم با امپراتور سر کردند و پس از آن‌که هرچه می‌خواستند به نام او انجام دادند، کنارش گذاشتند. علاوه بر این نمونه‌ها، که به نام «زمان‌بر» شناختیم، نوع دیگر کودتا را نیز می‌توان تشخیص داد. در نوع اخیر، کودتاگران پیروز می‌شوند و به خواسته‌های خود نیز می‌رسند، اما رئیس حکومت را برکنار نمی‌کنند، بلکه با او کنار می‌آیند. به این دو نمونه نگاه کنیم:

یکم. ایتالیا: در روز ۲۸ اکتبر ۱۹۲۲، چند هزار فاشیست ایتالیایی از مناطق مختلف به سوی رم حرکت کردند. آن‌ها شهرهای شمال کشور را در اختیار خود گرفتند و اداره‌های دولتی و کلاتری‌ها را تصرف کردند. ارتش و پلیس مقاومتی نشان ندادند یا با آن‌ها همکاری کردند. پادشاه ایتالیا، ویتوریو امانوئل سوم^۳، از نخست‌وزیر خود لوییجی فاکتا^۴ پشتیبانی نکرد، بلکه از او خواست استعفا بدهد. در روز ۲۹ اکتبر، شاه به طور کامل تسلیم شد و از رهبر حزب فاشیست، بنیتو موسولینی^۵، دعوت کرد به پایتخت بیاید و دولت جدیدی تشکیل بدهد.^(۲۷) در طی چند سال بعد، حزب فاشیست قدرت را به طور کامل قبضه کرد، احزاب دیگر را از میان برداشت و رهبران سیاسی مخالف را به زندان و تبعید فرستاد. پارلمان یکپارچه فاشیستی شد. سیاست داخلی و خارجی را رهبران فاشیست تدوین و اجرا می‌کردند. در حقیقت، دیکتاتوری فاشیستی بر ایتالیا چیره بود و موسولینی، در مقام نخست‌وزیر، بیش از بیست سال رهبر یکه‌تاز کشور شمرده می‌شد. از سوی دیگر، شاه مقام خود را حفظ کرد. او قدرت سیاسی چندانی نداشت، اما

1. Dergue
3. Vittorio Emanuel
5. Benito Mussolini

2. Mengistu Haile Mariam
4. Luigi Facta

دربار مرکز گردآمدن گروهی عنصر ضدفاشیست بود. پس از شکست‌های نظامی ایتالیا و ورود متفقین غربی به سیسیل، شاه به گردآوری پشتیبانان سیاسی پرداخت و، به کمک شورای عالی فاشیسم، موسولینی را در ژوئیه‌ی ۱۹۴۳ از مقامش خلع کرد و مارشال پیترو بادولیو^۱ را به جای او نشانید. فاشیسم قدرتش را از دست داد، اما نظام پادشاهی برجا ماند تا در ماه مه ۱۹۴۶ همه‌پرسی به زندگی‌اش پایان بخشید.^(۲۸)

دوم. تایلند: این کشور تاکنون حداقل سی کودتا به خود دیده است. طغیان افسران جوان در ژوئن ۱۹۳۲ نخستین مورد بود. این حرکت به تدوین قانون اساسی انجامید و سلطنت مشروطه را در کشور برقرار کرد. با این‌همه رامای هفتم، پادشاه تایلند، تخت و تاج خود را نگاه داشت. در همه‌ی کودتاهای بعدی نیز به شاه وقت ابراز وفاداری شد و او مقام رئیس حکومت را حفظ کرد.^(۲۹) آخرین کودتا در ماه مه ۲۰۱۴ در گرفت. فرمانده کل ارتش، ژنرال پرایوت چان-اوچا^۲، و همکاران نظامی‌اش اعلام کردند قانون اساسی به تعلیق درآمده است و تنها یک ماده‌ی آن، که مربوط به نظام پادشاهی است، همچنان برجا می‌ماند. چند روز بعد، فرمانده ارتش خود را نخست‌وزیر خواند.

در همه‌ی این موارد، توطئه‌گران در میدان مبارزه پیروز شده بودند، اما یا مدتی بعد رئیس حکومت را کنار نهادند یا او را تا پایان کار خود تحمل کردند. شاید کسانی بگویند در این نظام‌های سیاسی رئیس قوه‌ی مجریه جنبه‌ی تشریفاتی دارد و بوده و نبود او تأثیری بر حکومت برآمده از کودتا نمی‌گذارد. می‌توانیم چنین گفته‌ای را برای ایتالیا و تا حدی مصر بپذیریم. اما شاه تایلند تا پیش از کودتای ۱۹۳۲ حکمرانی خودکامه با اختیارات مطلق بود. امپراتور اسیوی چنان مقتدر بود که تمام مقام‌های بالا، متوسط و حتی پایین را خود توزیع می‌کرد. از افسران عالی‌رتبه‌ی پلیس گرفته تا کارمند دون پایه‌ی اداره‌ی پست همه به رأی او منصوب می‌شدند. در یونان، شاه آن قدر نفوذ داشت که توانست در ژوئیه‌ی ۱۹۶۵ نخست‌وزیر گیورگیوس پاپاندریو^۳ را، با آن‌که از پشتیبانی اکثر نمایندگان مجلس برخوردار بود، برکنار کند. حتی هنگامی که کودتای سرهنگان اتفاق افتاد، بسیاری از یونانی‌ها پنداشتند آن حرکت به دستور شاه انجام شده

1. Pietro Badoglio
3. Giorgios Papandreu

2. Prayuth Chan-ocha

است تا جلو پیروزی چپگرایان را در انتخابات عمومی بگیرد. بنابراین، برای توضیح مطلب نمی‌توان تنها بر مقام تشریفاتی رئیس دولت انگشت نهاد. دلایل را باید در جایی دیگر جست.

دلیل عمده تفاوت نظام‌های پادشاهی با جمهوری‌های نوین است. در دولت‌های جدید، که اکثر آن‌ها جمهوری‌اند، شهروندان به مفاهیمی مانند قانون اساسی، جمهوری و مردم احساس وفاداری می‌کنند. نظامیان نیز به همین مفاهیم سوگند وفاداری می‌خورند. دولت تا جایی مشروعیت دارد که تبلور عینی چنین مفاهیمی باشد. اگر حکومتگران نتوانند خود را نماد وفاداری به قانون اساسی، جمهوری و مردم نشان دهند، نظامیان این فرصت را می‌یابند که پا روی وفاداری خود بگذارند و دولت را واژگون کنند. افکار عمومی نیز در برابر این اقدام واکنش چندانی نشان نمی‌دهد. اما در حکومت‌های کهن، باید به دودمان حکومتگر و گاه شخص حاکم وفادار بود. ایدئولوژی سیاسی به مدتی طولانی بر ذهن مردم اثر بخشیده است و کودتاگران نیازمند زمانند تا احساس وفاداری مردم به حکومت پیشین را بزدایند. افسران توطئه‌گر اتیوپی برای بازداشت سیاستمداران و اطرافیان امپراتور مشکلی نداشتند، اما جرئت نمی‌کردند به سراغ خود او بروند. بنابراین کوشیدند ابتدا نقاب الوهیت را از چهره‌اش بردارند. آن‌ها بر فساد مالی امپراتور و ثروت‌اندوزی او، آن‌هم در بحبوحه‌ی قحطی و مرگ و میر هزاران اتیوپیایی، تأکید ورزیدند و خشم همگانی را برضد وی برانگیختند. آن‌گاه، پس از آن‌که آبروی امپراتور را ریختند، او را از مقامش خلع کردند.^(۳۰)

دلیل دوم نسبی بودن پیروزی توطئه‌گران در کودتاست. این امر هم در نظام‌های پادشاهی و هم در جمهوری‌هایی مانند اندونزی و اروگوئه صدق می‌کرد. در این کودتاها، توازن نیروهای سیاسی به گونه‌ای بود که کودتاچیان پیروز ناچار می‌شدند در آغاز کار با حاکم به سازش برسند و تقسیم قدرت با او را بپذیرند. به این ترتیب، بین اجرای اولیه‌ی کودتا و پیروزی نهایی آن فاصله‌ای می‌افتاد و کودتا حالت «خفته» پیدا می‌کرد. اما توطئه‌گران، در طی زمان، رفته‌رفته به برتری می‌رسیدند. هنگامی که توازن نیروهای سیاسی به سودشان می‌چربید و کفه‌ی آن‌ها را از حریف سنگین‌تر می‌کرد، ضربه‌ی نهایی را فرود می‌آوردند. در نمونه‌های ایتالیا و تایلند، شاهان بی‌قدرت بر جای خود باقی ماندند. کودتاگران مقام تشریفاتی آن‌ها را حفظ کردند و در عین حال به هدف‌های خود نیز رسیدند.

پرسشی که همیشه مطرح بوده این است که اصولاً کودتاها به چه علل رخ می‌دهند؟ در این مورد نظریه‌هایی متنوع و متفاوت پرداخته شده است. در این جا به چند نظریه اشاره می‌شود که برای ادامه‌ی بحث ما ضروری است.

نظریه‌های کودتا

از سده‌ی نوزدهم به بعد، پس از هر کودتای پیروزمند و تأثیرگذار، کسانی کوشیده‌اند زمینه‌ها و علل آن پدیده را بررسی کنند. آثار اولیه در این زمینه به دنبال قدرت‌گیری لویی بناپارت در سال ۱۸۵۱ نوشته شد. ابتدا ویکتور هوگو با قدرت قلم خود تصویری از کودتای لویی بناپارت آفرید.^(۳۱) نگاه هوگو بر شخص لویی دوخته شده بود. به داوری هوگو، این رئیس‌جمهور ماجراجو خواهان افزایش قدرت اجرایی خود فراتر از چارچوب قانون اساسی بود. او پول‌های خزانه را برداشت و افسران بلندرتبه و سربازان را خرید و به کمک عده‌ای جاه‌طلب و سودجو و افراد بی‌اصل و نسب به هدف خود رسید.

اندکی بعد، کارل مارکس تصویری دیگر از همان رویداد ارائه داد.^(۳۲) مارکس زمینه‌ی اجتماعی کودتا را از ابزارهای آن جدا کرد. زمینه‌ی اجتماعی را نبرد طبقاتی در فرانسه فراهم می‌آورد. در واقع، در جریان انقلاب سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۴۹، قیام طبقه‌ی کارگر درهم شکست. بورژوازی به پیروزی رسید، اما بحران‌های اجتماعی ادامه یافت. قوه‌ی مجریه ضعیف بود و از پس بحران‌ها برنمی‌آمد. در سوی دیگر، دهقانان خرده‌مالک قرار داشتند که از شیخ انقلاب کارگری می‌ترسیدند. آن‌ها نمی‌توانستند به صورت طبقه‌ای اجتماعی درآیند و سازمان‌های اجتماعی لازم را برای حفظ منافعشان ایجاد کنند. بنابراین، هم بورژوازی و هم خرده‌مالکان روستا خواستار قوه‌ی مجریه‌ای نیرومند بودند و به صورت پشتیبانان اجتماعی لویی بناپارت درآمدند. ابزار کودتا بر دو پایه استوار بود: یکی ارتش که از لویی حمایت می‌کرد و دیگری «جمعیت ۱۰ دسامبر» که سازمانی متشکل از ته‌مانده‌ی همه‌ی طبقات اجتماعی بود. افرادی بی‌ریشه که از روند تولید اقتصادی بیرون رانده شده بودند، در این جمعیت گرد آمدند. این «لمپن»‌های پارسی زیر نظر پلیس فعالیت می‌کردند، رهبرشان ژنرال‌ی هوادار لویی بود و در مبارزه‌ی سیاسی نقش «مردم» را بازی می‌کردند.

هم هوگو و هم مارکس یکی از رویدادهای برجسته‌ی زمان خود را شرح

دادند. هدفشان نشان دادن روندی بود که طی آن رئیس دولت با نیرنگ و دسیسه قانون را زیر پا نهاده و به قدرت سرنیزه حکومتی دیکتاتوری را به ریاست خود بر سر کار آورده بود. هیچ‌یک از دو نویسنده نمی‌خواست نظریه‌ای عام درباره‌ی کودتاها بسازد. با وجود این، مارکس دیدگاهی درباره‌ی کودتای «درون‌حکومتی» گشود که برخی از اجزای آن را در تحلیل این نوع کودتا می‌توان به کار گرفت.

تحولاتی که به دنبال انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و قدرت‌گیری فاشیسم در اروپا رخ داد زمینه‌ای بارور برای اندیشیدن به علل و چگونگی کودتاها فراهم آورد. در آن میان، کورتسیو مالاپارته، داستان‌نویس، فعال سیاسی و دیپلمات ایتالیایی، در سال ۱۹۳۱ کتابی به نام تکنیک کودتا نوشت. به عقیده‌ی او، کودتای نوین تاکتیکی عمومی است که می‌توان در هر کشوری به کار بست.^(۳۳) شرایط مساعد برای کودتا لزوماً سیاسی و اجتماعی نیستند و به وضع کلی کشور بستگی ندارند، بلکه مسائلی سرپا فنی‌اند.^(۳۴) مسائل فنی در دولت‌های جدید را نیز مراکز فنی یا «مرکزهای عصبی» شهرها تشکیل می‌دهند. این مراکز حساس و آسیب‌پذیر را نباید تنها سازمان‌های اداری و سیاسی دولت — مانند وزارتخانه‌ها، کاخ‌ها، مکان تشکیل جلسات دولت یا حتی مقر ستاد کل ارتش — دانست. آن‌ها مکان‌هایی‌اند مانند ایستگاه‌های راه‌آهن، مراکز تلگراف و تلفن، بانک‌ها و اداره‌های خدمات فنی پایتخت مانند آب و برق و گاز.^(۳۵) برای این‌که کودتا به پیروزی برسد، باید بخش‌های خدماتی را از کار انداخت یا تصرف کرد. به این ترتیب، دولت فلج می‌شود و از فعالیت بازمی‌ماند. مالاپارته نمونه‌ی کودتای کامیاب را به‌قدرت‌رسیدن بلشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷ می‌داند. به گفته‌ی او، تروتسکی از همین شیوه بهره گرفت و دولت آلكساندر کرنسکی را سرنگون کرد.^(۳۶) چنان‌که روشن است، مالاپارته به علل سیاسی و اجتماعی وقوع کودتا نمی‌پردازد. او می‌خواهد راه پیروزی آن را نشان دهد. راه درست را نیز این می‌داند که کودتاگران خدمات فنی شهری را در اختیار خود بگیرند، وگرنه تصرف مراکز سیاسی پیروزی آن‌ها را تضمین نمی‌کند.

در جهان پس از جنگ جهانی دوم، پدیده‌ی دیگری ظهور کرد. سرزمین‌هایی از بند استعمار رستند، اما، اندک‌زمانی پس از استقلال، در ورطه‌ی کودتاها و نظامی فروغلتیدند. کشورهای اروپایی هم به طور کامل در امان نماندند. فرانسه

در سال ۱۹۵۸ مداخله‌ی پیروزمندانه‌ی نظامیان را به خود دید و در سال ۱۹۶۱ کودتایی ناکام را از سر گذراند. دولت یونان در سال ۱۹۶۷ و پرتغال در سال ۱۹۷۴ با کودتا واژگون شدند. اما این چند نمونه همسنگ رویدادهای «جهان سوم» نبودند. بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۶، بیش از دو سوم کشورهای امریکای لاتین، آسیا و افریقا گرفتار مداخله‌ی سیاسی نظامیان شدند.^(۳۷) فراوانی کودتا در کشورهای جدید توجه دانشمندان دنیای سیاست را برانگیخت. خواه‌ناخواه چنین پرسشی مطرح شد که چرا این‌همه کودتا در کشورهای عقب‌مانده رخ داده و این‌همه حکومت‌نظامی سربرآورده است؟ پاسخ‌های گوناگون به این پرسش‌ها داده شد و چند نظریه درباره‌ی علل کودتا شکل گرفت. برخی از این نظریه‌ها را بررسی می‌کنیم.

فاینر یکی از نخستین اندیشمندان بود که در آستانه‌ی فراگیر شدن کودتاها، جهان سوم به موضوع رابطه‌ی نظامیان با دولت‌های غیرنظامی توجه کرد. او بر نکته‌ای تأکید ورزید که کارشناسان دیگر نیز آن را پذیرفتند. فاینر می‌گوید تقریباً در همه‌ی کشورها، حتی ضعیف‌ترین سازمان‌های ارتشی از هر گروه غیرنظامی نیرومندترند.^(۳۸) نظامیان خود را دارای مأموریتی یگانه می‌پندارند که با فداکاری درآمیخته است و به آنان مقامی بالاتر از سازمان‌های دولتی دیگر می‌بخشد.^(۳۹) اما برای آن‌که نیروی نظامی در سیاست مداخله کند، باید «انگیزه» و «خواست» دست‌زدن به عمل را داشته باشد و در «موقعیت مساعد» قرار بگیرد.^(۴۰) همه‌ی ارتش‌هایی که در سیاست مداخله می‌کنند سیاسی شده‌اند. آن‌ها خود را پاسدار «منافع ملی» می‌پندارند و معتقدند یگانه تبلور «منافع ملی»‌اند.^(۴۱) اما در پس آنچه منافع ملی اعلام می‌شود، می‌توان خواسته‌های منطقه‌ای، سودجویی صنفی، فرصت‌طلبی فردی و مانند این‌ها را نیز دید.^(۴۲)

فاینر می‌گوید سازمان نظامی برای سیاسی شدن ارتش و دست‌بردن به کودتا باید این دو ویژگی را داشته باشد: یکم. حرفه‌ای شدن افسران که بین نیروهای مسلح و دولتمردان فاصله می‌اندازد؛ دوم. رشد ملی‌گرایی. برای ارتش‌های جدید، ملی‌گرایی ایدئولوژی و مجموعه‌ی فراگیر ارزش‌هاست. افسران خود را پاسدار ارزش‌های ملی می‌پندارند و اگر به جایی برسند که حکومت را با ارزش‌های ملی هماهنگ نبینند، دیگر دلیلی برای وفاداری به آن احساس نمی‌کنند.^(۴۳) اما ارتش در همه‌ی کشورهای جهان وجود دارد. پس چگونه است که برخی از کشورها

بیش از دیگران کودتازده‌اند. حال آن‌که تعدادی از آن‌ها رنگ کودتا به خود ندیده‌اند؟

فاینر پاسخ را در «فرهنگ سیاسی» این جوامع می‌یابد. هرچه فرهنگ سیاسی پایین‌تر باشد، امکان مداخله‌ی مستقیم و غیرقانونی نظامیان بیشتر است.^(۴۴) به همین دلیل مداخله‌ی نظامی، به‌خصوص در شکل آشکار و افراطی‌اش، ویژگی کشورهای تازه‌یاست. در این کشورها حکومت مشروعیت چندانی ندارد و موقعیت و زمان کافی برای پرورش سازمان‌های کشوری نیرومند فراهم نیامده است. به‌علاوه، زمینه‌های بروز بحران در این کشورها وجود دارد. اختلاف‌های قومی و قبیله‌ای، منطقه‌ای و مذهبی حاکمیت ملی را تضعیف می‌کند. احزاب و اتحادیه‌های کارگری، به جای این‌که کشوری و فراگیر باشند، قومی و منطقه‌ای‌اند. تولید اقتصادی در سطح پایین جریان دارد. بی‌سوادگی گسترده و ابزار ارتباطی ناکارآمد است. همه‌ی این‌ها جلو رشد نظام مردم‌سالار را می‌گیرند. در برخی از کشورهای امریکای لاتین و چند سرزمین افریقایی و آسیای جنوب شرقی نیز استقلال با نبرد مسلحانه به دست آمده، یا بحران‌های پیاپی داخلی زمامداران را به نظامیان وابسته کرده است. در این کشورها، مداخله‌ی ارتش در سیاست بر پایه‌ی «سنت» انجام می‌گیرد.^(۴۵)

نظریه‌ی فاینر بر پژوهشگران بعدی اثر گذاشت. برخی از گزاره‌های او در آثار دیگران تکرار شد. تفاوتی که او بین سپاهیان گذشته و ارتش‌های نوین گذاشت، خصوصیتی که برای کودتاها عصر جدید شناخت و تأکید بر ویژگی حرفه‌ای شدن نظامیان پایه‌ی استدلال بسیاری از پژوهندگان قرار گرفت. برخی از این پژوهشگران «حرفه‌ای شدن» را با دو اصطلاح دیگر درآمیختند که یکی پرتوریانیسم^۱ است و دیگری صنف‌گرایی^۲. پیش‌تر گفته شد که پرتورین‌ها نگهبانان محافظ امپراتوران روم بودند و چنان نیرو گرفتند که امپراتورگش و امپراتورساز شدند. این پیشینه‌ی تاریخی زمینه‌ساز ابداع مفهوم پرتوریانیسم شد. این واژه به کار می‌رود تا موقعیتی را نشان دهد که نظامیان با بهره‌گیری از زور یا تهدید به استفاده از زور قدرت سیاسی مستقل خود را بر جامعه تحمیل می‌کنند.^(۴۶)

یکی از پیروان این نظر ایموس پرلموتر^۱ است. مفروضات اولیه‌ی پرلموتر تفاوتی با فاینر ندارد. او می‌گوید از سده‌ی هجدهم به این سو، نظامیان حرفه‌ای در دولت‌های جدید شکل گرفته‌اند. این نظامیان در همه‌ی کشورها در امر سیاست دخالت می‌کنند. اما شیوه‌ی مداخله‌ی آن‌ها در کشورهای توسعه‌یافته به یک صورت است و در کشورهای توسعه‌نیافته به صورتی دیگر.^(۴۷) در دولت‌های غیرپرتورین، نظامیان حرفه‌ای در سیاستگذاری‌ها شرکت می‌جویند، اما در دولت‌های پرتورینی وارد عرصه‌ی سیاست می‌شوند.^(۴۸) در چنین دولتی، حکومت کشوری مشروعیت چندانی ندارد، زیرا در بسیاری از مواقع با انتخابات عمومی بر سر کار نیامده، سازمان اجرایی نیرومند و کارآمدی ایجاد نکرده و به هدف‌های ملی مانند برقراری یکپارچگی، نظم و نوسازی توجه نداشته است. تزلزل و سقوط قدرت اجرایی دولت پیش‌شرط ظهور پرتوریانیسم است.^(۴۹) ارتش هنگامی پرتورین می‌شود که گروه کوچکی از افسران سایر همکاران خود را به سوی سیاست می‌رانند. گروه کوچک پیشتاز هیچ‌گاه بیش از پنج درصد کل افسران نیستند.^(۵۰)

پرلموتر دو نوع ارتش پرتورینی را از هم جدا می‌سازد، اولی «میانجی» و دیگری «حکومت‌جو». پرتورین‌های میانجی نظم اجتماعی موجود را می‌پذیرند و اختلافشان با حکومت بر سر مسائل صنفی است. آن‌ها در پشت صحنه و به صورت گروه فشار کار می‌کنند و همین که مشکشان برطرف شد، به سر کار خود برمی‌گردند. حکومت‌جوها نظم موجود را دارای مشروعیت نمی‌دانند. آن‌ها سازمان سیاسی مستقلی دارند، به مسائل حرفه‌ای خود جنبه‌ی سیاسی می‌دهند و حاکمیت نظامی را تنها راه چاره در برابر بی‌نظمی سیاسی می‌شمرند. فعالیت این گروه آشکار است و می‌کوشند سلطه‌ی سیاسی نظامیان را به حداکثر برسانند.^(۵۱) حال امکان دارد جامعه در وضعی قرار بگیرد که پرلموتر آن را «موقعیت پرتورینی» می‌نامد. در این موقعیت، ترکیب‌های متنوع کشوری-لشکری پدید می‌آید. ارتش می‌تواند با رضایت دولتمردان غیرنظامی یا بدون رضایت آنان حکومت را به دست آورد یا یک گروه غیرنظامی را جانشین گروه دیگر کند.^(۵۲) در سوی دیگر، دولتی قرار گرفته که نه مشروعیت دارد و نه کارآمد است. تنها

گروه‌هایی می‌توانند به ناپسامانی‌ها پایان دهند که خارج از دایره‌ی حکومتگران قرار دارند. این‌ها سازمان‌هایی‌اند مانند احزاب انقلابی، دیوانسالاری یا ارتش.^(۵۳) در یک زمان مفروض ممکن است ارتش منسجم‌ترین گروه و سازمان‌یافته‌ترین مؤسسه‌ی سیاسی باشد و مخالفان پرتوانی در برابرش عرض اندام نکنند. در این زمان، «وضع کودتایی» به وجود می‌آید. ممکن است ارتش تحت تأثیر ایدئولوژی‌های گوناگون سیاسی قرار گیرد، یا از افسران جاه‌طلب پیروی کند، یا رویدادهایی بزرگ مانند شرکت در مبارزه‌ی ضداستعماری آن را برانگیزاند. در هر صورت، تصمیم به اجرای کودتا امری کاملاً سیاسی است.^(۵۴)

اریک نوردلینگر^۱ نیز نظامیان مداخله‌گر در سیاست را «پرتورین» می‌داند. به اعتقاد او، برای توضیح پدیده‌ی کودتا، باید دو دسته مؤلفه را جداگانه بررسی کرد. اولی ویژگی‌های درونی ارتش است که شامل ساختار سلسله‌مراتبی آن، سطح تخصص حرفه‌ای افراد، منافع صنفی، خاستگاه طبقاتی افسران، هویت گروهی آنان و گرایش‌های سیاسی‌شان می‌شود. دومی مسائل «محیطی» است، مانند رفتار رئیس مجریه‌ی غیرنظامی، شیوه‌ی عمل و مشروعیت دولت، سیاسی‌شدن کارگران و دهقانان، شدت خصومت‌های منطقه‌ای یا قومی درون کشور و میزان نوسازی اجتماعی و اقتصادی.^(۵۵)

نوردلینگر برای نشان‌دادن خصلت پرتورینی نظامیان از تعریف فردریک ماندل و اتکینز^۲ استفاده می‌کند. او می‌گوید نیروهای مسلح در همه‌ی کشورها نشانه‌ی حاکمیت دولتند، بنابراین همه‌شان از نفوذ سیاسی برخوردارند. اما نظامیان هنگامی به «سربازان پرتورین» تبدیل می‌شوند که برای ورود به عرصه‌ی سیاست از قوه‌ی قهریه بهره می‌گیرند یا دولت را تهدید می‌کنند که چنین خواهند کرد.^(۵۶) پیش‌زمینه‌ی مداخله‌ی نظامی تمایزی است که بین نظامیان و زمامداران غیرنظامی وجود دارد. در حکومت‌های لیبرال، غیرنظامیان دستگاه‌های حکومتی و قضایی را اداره می‌کنند و افسران نیروهای مسلح را زیر نظر دارند و برتری غیرنظامیان را می‌پذیرند. اما این رابطه در همه‌ی جوامع با مسالمت پیش نمی‌رود. از یک سو، حاکمان کشوری در امور نظامیان مداخله می‌کنند و خودمختاری و انحصار حرفه‌ای آنان را محدود می‌سازند و، از سوی دیگر، کسب تخصص‌های

بالای نظامی و گذراندن دوره‌های غیرنظامی موجب بالارفتن سواد حرفه‌ای گروهی از افسران می‌شود. بنابراین افسران نیز به مداخله در امور غیرنظامی گرایش می‌یابند. در این میان، اگر دولتمردان ناکارآمد باشند یا نتوانند بحران‌های جامعه را درمان کنند، تمایل به مداخله در میان افسران متخصص تقویت می‌شود. این امر می‌تواند به کودتا بینجامد.^(۵۷)

نوردلینگر بر انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی کودتاگران دیده نمی‌بندد. او می‌گوید نظامیان به ثبات و امنیت اهمیت می‌دهند و حتی جریان‌های عادی سیاسی را نیز تهدیدی برای امنیت کشور می‌پندارند. آن‌ها مخالف مشارکت گسترده‌ی توده‌های مردم در امور سیاسی‌اند. بنابراین، زمانی که تصور می‌کنند امنیت کشور به خطر افتاده و دولت از خود ضعف نشان می‌دهد، وارد گود سیاست می‌شوند. در عین حال، نوردلینگر می‌گوید تاکنون عمومی‌ترین و چشمگیرترین انگیزه‌ی مداخله‌جویی نظامیان همانا دفاع از منافع صنفی خودشان و تحکیم این منافع بوده است.^(۵۸)

سموئل هانتینگتون^۱ نظریه‌ی پرتوریانیسم را می‌پذیرد، اما این نظریه را گسترش می‌دهد و از چشم‌اندازی دیگر به این مفهوم می‌نگرد. به عقیده‌ی او، مداخله‌ی نظامی در جوامع توسعه‌نیافته به این علت صورت نمی‌گیرد که نظامیان خصلت پرتورینی دارند. علت را باید در وضعیت خود جامعه جست که در آن همه‌ی نیروها و نهادهای اجتماعی سیاست‌زده‌اند. بنابراین، به جای نظامیان پرتورینی، می‌توان از «جامعه‌ی پرتورینی» سخن گفت. در این جامعه، همه‌ی نیروها و گروه‌های اجتماعی به صحنه‌ی سیاست کشیده می‌شوند و هیچ‌کدام سر جای خود نیستند. آن‌ها صرفاً به مسائلی نمی‌پردازند که با مصالح گروهشان ارتباط دارد، بلکه به اموری توجه می‌کنند که بر سراسر جامعه اثر می‌نهد. این جامعه سرتاپا «سیاست‌زده» است.^(۵۹)

در جامعه‌ی پرتورین، نهادهای سیاسی کارآمد یا رهبران سیاسی حرفه‌ای وجود ندارند که به صورت میانجی درآیند و کشمکش‌ها را تعدیل کنند. دولتمردان در اداره‌ی کشور ناتوانند و نهادهای سیاسی و اجتماعی دچار ضعف. سپس هانتینگتون فرضیه‌ی دیگری را پیش می‌کشد. او می‌گوید افسران به طبقه‌ی

متوسط وابسته‌اند و با گروه‌های غیرنظامی — مانند آموزگاران، کارکنان دولت و کارشناسان فنی — رابطه‌ای نزدیک دارند. اعضای این مجموعه رفته‌رفته گروه‌هایی مخفی را برای گفت‌وگو درباره‌ی آینده‌ی ملت و سرنگونی فرمانروایان سازمان می‌دهند. این توطئه‌چینی‌ها در مقطعی خاص به کودتا و سرنگونی حاکمان می‌انجامد. کودتایی که با این پشتوانه‌ی اجتماعی رخ می‌دهد نشانگر گذار سیاسی به شیوه‌های اصلاحاتی است که دلخواه طبقه‌ی متوسط است.^(۶۰)

شاید در میان پژوهشگران هیچ‌کس به اندازه‌ی ویلیام تامپسون^۱ بر ماهیت صنفی نظامیان تکیه نکرده باشد. او نمی‌خواهد نظریه‌ای درباره‌ی علل کودتا بپردازد، بلکه می‌کوشد بر پایه‌ی داده‌های آماری دلایل ناخرسندی نظامیان حرفه‌ای را نشان دهد و بگوید آن‌ها با چه انگیزه‌هایی به اقدام سیاسی می‌پردازند. تامپسون یکی از انواع اقدام سیاسی را کودتا می‌داند. بنابراین، در تلاش برای علت‌یابی نارضایتی افسران، نظریه‌ای هم درباره‌ی علل کودتا ارائه می‌دهد. به عقیده‌ی او، نظامیان هنگامی به عمل سیاسی — مانند فشار سیاسی، باج‌خواهی از حکومت یا کودتا — روی می‌نهند که از دولت ناراضی باشند. نارضایتی آن‌ها بیش از هر چیز پیامد سیاست‌های دولت نسبت به این گروه است. هدف نظامیان نیز، بیش از هر چیز دیگر، حفظ منافع صنفی خودشان است. تامپسون می‌گوید نیازهای سازمان نظامی شامل چنین مسائلی است: خودمختاری (فعالیت‌هایی که به نظامیان واگذار شده است)، انضباط بر پایه‌ی سلسله‌مراتب، انسجام، سرفرازی و موقعیت سیاسی. نیروی نظامی منافع هم مانند حقوق، ترفیع و گرفتن سهم از بودجه دارد. همچنین در مواردی درگیر عملیات نظامی برضد دشمن خارجی یا شورش و جنگ داخلی است. آن‌گاه که زمامداران می‌خواهند نظارت خود را بر مؤسسات نظامی بگسترند، یا در تصمیم‌گیری‌های نظامی دخالت می‌کنند، یا بار شکست نظامی را به گردن فرماندهی ارتش می‌اندازند، با واکنش نظامیان روبه‌رو می‌شوند. در چنین مواردی است که نظامیان به میدان سیاست می‌آیند و می‌کوشند حکومت را به زانو درآورند و هدایت سیاسی کشور را در دست خود بگیرند.^(۶۱)

برخلاف کسانی که تاکنون نام برده‌ایم، رُزمی اوکین بر مسائل اقتصادی کشورهای توسعه‌نیافته چشم می‌دوزد. به نظر او، وضع بازار جهانی، به‌ویژه در

زمینه‌ی صادرات جهان سوم، می‌تواند پایه‌ای برای توضیح کلی و عام کودتاها فراهم بیاورد.^(۶۲) بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته صادرکننده‌ی مواد خامند. این مواد نیز به طور معمول شامل فرآورده‌های کشاورزی می‌شود. صدور این مواد بخش اعظم درآمد دولت را تشکیل می‌دهد. بسیاری از برنامه‌های اقتصادی، عمرانی، فرهنگی و اجتماعی دولت در گرو درآمد صادرات است. اما کشورهای تولیدکننده‌ی مواد خام بر بازار جهانی سرمایه‌داری نفوذ ندارند. بهای محصولات آن‌ها را سازوکارهای عرضه و تقاضا در بازار جهانی تعیین می‌کند. کاهش و گاه افزایش شدید بهای کالا به کاهش درآمد کشور صادرکننده می‌انجامد. بسیاری از طرح‌های دولتی متوقف می‌شوند یا آهنگ اجرایشان به کندی می‌گراید. حجم واردات رو به کاهش می‌نهد. سطح دستمزدها پایین می‌آید و بیکاری رشد می‌کند. این تحولات به نارضایتی مردم می‌انجامد. آن‌ها دولت را ناکارآمد و فاسد می‌شمرند و گناه بحران اقتصادی را به گردن مدیریت دولتی می‌اندازند. حتی دولت‌های محبوب و مقبول و کمابیش کارآمد نیز نمی‌توانند به‌راحتی از این مخمصه برهند. همه‌ی این‌ها صحنه‌ی سیاسی را برای تکاپوی توطئه‌گران آماده می‌کند. به عقیده‌ی اوکین، حتی زمان دقیق کودتا را رویداد اقتصادی مهمی که به صادرات مربوط می‌شود می‌تواند مشخص کند. البته او این گفته را به همه‌ی کودتاها تعمیم نمی‌دهد.^(۶۳) گاه رویدادهای سیاسی بخصوصی کودتاها را شعله‌ور می‌سازند. به نظر اوکین، سه رخداد سیاسی در انواع کودتاها پیاپی تکرار می‌شوند: شورش مردم یا آنچه همسنگ آن باشد، غیبت رئیس دولت از کشور و انتخابات عمومی.^(۶۴) اما در این موارد هم علت پایه‌ای همانا نوسان بهای مواد خام کشاورزی و به‌خصوص کاهش قیمت‌هاست که حکومت را از کار می‌اندازد یا ضعیف می‌کند و نارضایتی مردم را برمی‌انگیزد. هنگامی که مردم ناراضی‌اند، نظامیان توطئه‌گر از فرصت سود می‌برند و دولت را با کودتا از میان برمی‌دارند.

چنان‌که روشن است، نظریه‌های گوناگون و متنوعی درباره‌ی کودتا ارائه شده است. عده‌ای ریشه را در ساختار سازمان نظامی می‌جویند. گروهی دیگر بر پیوند افسران ارتش با طبقه‌ی متوسط تأکید دارند. طرفداران نظریه‌ی پرتوریانیسم این چند مورد را به درجات مختلف با هم می‌آمیزند. اما پافشاری بر رابطه‌ی نظامیان با طبقه‌ی متوسط نمی‌تواند نظریه‌ای عام در توضیح علل کودتا باشد. در مواردی نیروهای نظامی دولت‌هایی را سرنگون کرده‌اند که از پشتیبانی طبقه‌ی متوسط

1. William Thompson

برخوردار بوده‌اند. مواردی را هم می‌توان برشمرد که چون جنبش‌های مردمی منافع طبقه‌ی متوسط را به خطر انداخته است، سر و کله‌ی نظامیان پیدا شده که قدرت را به دست گرفته و به قلع و قمع جنبش پرداخته‌اند. در این موارد، طبقه‌ی متوسط و نظامیان تا حدی سود مشترک داشته‌اند. اما انگیزه‌های این دو هم‌پیمان همواره یکسان نبوده است.^(۶۵) از این‌ها گذشته، تأکید فراوان بر سربازان پرتورین، که با طبقه‌ی متوسط پیوند دارند، باعث شده نوع سوم کودتا، یعنی کودتاهای درون‌حکومتی، از نظر بیفتند. نظریه‌ی اوکین نیز نمی‌تواند برای این نوع خاص توضیحی بیاورد.

نظریه‌ی ناخرسندی نظامیان هم محدودیت‌هایی دارد. در این نکته تردید نیست که در موقعیت کودتا، نظامیان به دلایل گوناگون از سیاست‌های دولت خود ناراضی‌اند یا ناتوانی آن در غلبه بر بحران اجتماعی را برای کشورشان خطرناک می‌بینند. اما نظامیان ابزار کودتا هستند نه علت آن و تنها در موقعیت مناسب می‌توانند برای سرنگونی دولت به میدان بیایند. این موقعیت نیز برآمده از شرایط اجتماعی است. چارچوب نظری‌ای که فاینر در اختیار می‌نهد جامع‌تر و کامل‌تر از نظریه‌های دیگر است. او از انگیزه، ابزار و فرصت سخن می‌گوید که شامل همه‌ی عناصر دخیل در کودتا می‌شود. این چارچوب می‌تواند چند نظریه را نیز با هم ترکیب کند.^(۶۶)

می‌توان گفت که در باب زمینه‌ها و علل وقوع کودتا نظریه‌ی جامع و کاملی پرداخته نشده است. شاید چاره‌ی کار این باشد که چند نظریه را با یکدیگر آمیخت. اما برخی از ویژگی‌ها در بیش‌تر کودتاها یکسان است. با نشان‌دادن این ویژگی‌ها می‌شود به نقطه‌نظرهایی درباره‌ی علل بروز کودتا دست یافت. نکته‌ی چشمگیر درباره‌ی پدیده‌ی کودتا این است که، به‌جز چند مورد استثنایی، همه‌ی آن‌ها در جوامع عقب‌مانده‌ی اقتصادی رخ داده‌اند. حتی چند کشور اروپایی که چنین تجربه‌ای را آزموده‌اند اقتصادی ضعیف داشتند. یونان در سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۱ و اسپانیا در سال ۱۹۳۶ جوامعی کشاورزی بودند. یونان در سال ۱۹۶۷ و پرتغال در سال ۱۹۷۴ را نمی‌شد کشاورزی دانست، اما آن‌ها در زمره‌ی ضعیف‌ترین حلقه‌های زنجیره‌ی سرمایه‌داری اروپا بودند. تنها موارد استثنا بر این قاعده‌ی کلی، آلمان در سال‌های پس از جنگ جهانی اول و فرانسه در سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۶۱ بوده‌اند. اما هر دو کشور در وضعی بحرانی به‌سر می‌بردند.

نظامیان دو کشور چندان از حکومت جمهوری یا دموکراسی طرفداری نمی‌کردند و با جناح‌های سیاسی راست‌گرا ارتباط محکم داشتند. نظامیان آلمانی دولتمردان غیرنظامی را مسبب شکست خود در جنگ جهانی می‌دانستند و از تکاپوی احزاب چپ جنون گرفته بودند. پیش از وقوع کودتا، دولت می‌خواست برخی از یگان‌های ارتشی را منحل کند و نظامیان زیر بار این خفت و خواری نمی‌رفتند.^(۶۷) نظامیان فرانسوی از سال ۱۹۴۶ به بعد مصیبت پشت مصیبت دیده بودند. در هندوچین شکست خورده بودند، از مراکش و تونس بیرون رفته بودند و در سوئز پیروز شده بودند اما به‌ناچار آن‌جا را ترک کرده بودند. در آستانه‌ی کودتا، آن‌ها می‌خواستند به هر قیمت که شده مستعمره‌ی الجزایر را حفظ کنند.^(۶۸)

اقتصاد عقب‌مانده به خودی خود کودتا را نیست، بلکه آثار و نتایج سیاسی و اجتماعی به بار می‌آورد و این آثار و نتایج زمینه‌ساز حرکت کودتایی می‌شوند. در چنین جوامعی، نهادهای سیاسی استوار و نیرومند و کارآمد شکل نگرفته‌اند. بسیاری از این جوامع پایه‌های لازم برای تشکیل و اداره‌ی دولت جدید را ندارند. در این کشورها، شیوه‌های قانونی انتقال قدرت پی‌ریزی نشده است یا، اگر شده، به‌طور منظم و سالم کار نمی‌کند. به‌همه‌ی این دلایل، حکومت نمی‌تواند مدعی شود که از مقبولیت همگانی برخوردار است.^(۶۹) اما دشواری‌های این جوامع تنها در نتیجه‌ی ناکارآمدی دولت‌هایشان پدید نمی‌آید. سازمان‌های مدنی آن‌ها نیز ضعیف است و اتحادیه‌های کارگری و صنفی و احزابشان کم‌شمار و بی‌اثرند. یکی از دلایل ضعف این سازمان‌ها حالت خاصی است که بر جوامع در حال گذار حاکم می‌شود، به این ترتیب که بنیادهای سنتی آنان از بین رفته یا کم‌رمق و بی‌اثر شده‌اند و، از سوی دیگر، نهادهای نوین سر برنیاورده یا در مرحله‌ی نوزادی‌اند. اما، به‌جز چند نمونه‌ی انگشت‌شمار، حتی در ضعیف‌ترین و ناکارآمدترین دولت‌ها نیز ارتش نسبت به سازمان‌های دولتی دیگر برتری تشکیلاتی دارد.^(۷۰)

با وجود این‌ها، مداخله‌ی ارتش نیازمند زمینه‌ی مساعد است. این زمینه را بحران‌ها می‌آفرینند. تقریباً در همه‌ی جوامع، کودتا در پی بحران‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی رخ داده است. مقصود از بحران مجموعه‌ی شرایط و جریان‌هایی است که در یک مقطع خاص به صورت مجموعه‌ای یکپارچه درمی‌آیند و مسیر عادی جریان‌های جامعه را از هم می‌گسلند. بحران‌ها دارای ماهیت متفاوتند و تأثیر آن‌ها در همه‌ی جوامع یکسان نیست. اما، در هر صورت،